

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین
لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.
اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الصِّدِّيقَةِ فَاطِمَةَ الزَّكِّيَّةِ حَبِيبَةِ حَبِيبِكَ وَنَبِيِّكَ وَأُمِّ أَحِبَّائِكَ وَأَصْفِيَّائِكَ الَّتِي أَنْتَجَبْتَهَا وَفَضَّلْتَهَا
وَاخْتَرْتَهَا عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ كُنِ الطَّالِبَ لَهَا مِنْ ظَلَمِهَا وَاسْتَخَفَّ بِحَقِّهَا وَكُنِ الثَّائِرَ اللَّهُمَّ بِدَمِ أَوْلَادِهَا اللَّهُمَّ
وَكَمَا جَعَلْتَهَا أُمَّ أَيْمَةِ الْهُدَى وَحَلِيلَةَ صَاحِبِ الْإِلَوَاءِ وَالْكَرِيمَةِ عِنْدَ الْمَلَأِ الْأَعْلَى فَصَلِّ عَلَيْهَا وَعَلَى أُمِّهَا صَلَوةً تُكْرَمُ
بِهَا وَجْهَ أَبِيهَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَتُقَرَّبُ بِهَا أَعْيُنُ ذُرِّيَّتِهَا وَأَبْلَغُهُمْ عَنِّي فِي هَذِهِ السَّاعَةِ أَفْضَلَ التَّحِيَّةِ وَالسَّلَامِ.

در آستانه‌ی میلاد مبارکه‌ی صدیقه‌ی طاهره سلام‌الله علیها هستیم. این ولادت باسعادت را که نظیری در عالم، در
نسوان ندارد و در مخلوقات خدای متعالی نظیری برای این ولادت وجود ندارد در مورد نسوان. این ولادت
باسعادت را خدمت حضرت بقیة‌الله الاعظم ارواحنا له الفداء و فاطمه‌ی معصومه علیها السلام و همه‌ی شیعیان و
موالیان آن بزرگواران و شما اعزّه تبریک و تهنیت عرض می‌کنیم و امیدواریم که همه‌ی ما جزو شیعیان و موالیان
آن بزرگواران بوده باشیم و پیوسته در همه‌ی امورمان، دنیایی و آخرتی مورد عنایات و ویژه‌ی آن صدیقه‌ی طاهره
سلام‌الله علیها باشیم و خدا را شاکریم که محل زندگی ما را حوزه‌ی علمیه‌ی قم قرار داد که اگر از برکات
نزدیکی به قبر شریف آن بزرگوار ولو قبر گمشده‌ای است محروم هستیم اما بحسب آنچه که بزرگان فرموده‌اند
خدای متعال عنایاتی که بناست به افراد، به شیعیان، به موالیان از آن رهگذر می‌فرمود و در اثر ظلم ظالمین آن
قبر شریف اختفاء پیدا کرده، به واسطه‌ی این مرقد شریف فاطمه‌ی معصومه علیها السلام نصیب می‌فرماید.

بنابراین قدر این نعمت را هم باید بسیار بدانیم و در ظلّ عنایات این فرزند بزرگوار صدیقه‌ی طاهره ان شاءالله به
سبب ایشان و به واسطه‌ی ایشان از آن برکات ان شاءالله همگان برخوردار باشیم و امیدواریم که دعای صدیقه‌ی
طاهره سلام‌الله علیها و ذریه‌ی طاهره‌اش نصیب ملت ایران بشود و ان شاءالله رهبری معظم، همه‌ی مسئولانی که
خالصانه خدمت می‌کنند و در راه اعتلای اسلام و آرمان‌های انقلاب کوشش می‌کنند ان شاءالله به مقاصد عالیّه
برسند و از گزند همه‌ی حوادث داخلی و خارجی ان شاءالله مصون باشند.

دو صورت از صوری که عاقد مکرّه است و مالک مکرّه نیست باقی مانده. صورت اول از این دو صورت
باقیمانده این است که اگر عاقد از طرف غیر مالک مکرّه شد. یک شخص اجنبی اکراه می‌کند عاقد را که متاع
آن مالک را بفروش و این عاقد هم اجنبی است همان‌طور که عرض کردیم نسبت به مالک. وکیل او نیست. خب

آیا در این‌جا حکم چیست؟ خب روشن است که فی‌نفسه نمی‌شود در این‌جا گفت که... حالا این‌جوری باید عرض بکنیم.

در این‌جا تارة مالک اصلاً اطلاع ندارد یا اگر اطلاع هم دارد راضی نیست. در این صورت خب مسلم است که نمی‌شود گفت این معامله صحیح است، قهراً این معامله معاملی فضولی است چون لم یصدر از آن‌که مالک تصرف است و اکراه هم که در این‌جا بوده مسلم نمی‌شود گفت که این معامله صحیح است بالفعل.

حالا آیا اگر بعداً مالک متوجه شد و راضی شد یا آن عدم رضایت او تبدیل به رضایت شد معامله صحیح می‌شود یا صحیح نمی‌شود؟ این مبنی بر بحثی است که ان شاءالله در مسئله‌ی بعد مطرح خواهیم کرد که آیا بیع مکره قابل تصحیح هست به واسطه‌ی اجازه‌ی مالک و رضایت مالک أم لا؟

پس مسلم این صحت فعلیه ندارد حالا صحت تأهلیه دارد یا ندارد؟ صحت تأهلیه به معنای این‌که اهلیت برای صحیح شدن، ولو به اجازه بعد، به تنفیذ بعد، به رضایت بعد دارد یا نه؟ آن داخل مسئله‌ی بعد می‌شود که ان شاءالله مطرح می‌شود.

این در صورتی است که مالک اصلاً اطلاع نداشته و یا اگر اطلاع داشته راضی نبوده. اما در صورتی که مالک مطلع است و راضی است که کسی مکره کرده دیگری را که این خانه را بفروشد. و او هم راضی است؛ می‌گوید ما که بنا داشتیم خودمان بفروشیم حالا این می‌فروشد. و یا این‌که خودش گاهی محذور داشته مثلاً از اقدام خودش، خوشحال هم می‌شود تازه، که حالا یک کسی، کسی را مجبور کرده که این‌جا را بفروشد.

خب در این صورت چی؟ در این صورت خب مسئله از چند بُعد باید مورد بررسی قرار بگیرد. یکی از ناحیه‌ی این‌که آیا این عقدی که از این مکره اجنبی دارد صادر می‌شود آیا این می‌تواند اثر بگذارد یا نمی‌تواند اثر بگذارد؟ اگر بگوییم که ما یصدر عن المکره، الفاظی که از او صادر می‌شود یا افعالی که از او صادر می‌شود به عنوان اکراه، این‌ها در نظر شارح مسلوب العبارة یا مسلوب الاثر است. مثل این‌که واقع نشده است. مکره کالمجنون است، مکره مثل طوطی می‌ماند. اگر این را گفتیم خب این‌جا معلوم است که معامله باطل است دیگر حالا ولو او راضی هم باشد ولی انشائی در حقیقت تحقق پذیرفته. که این را دیروز محل اشکال قرار دادیم و گفتیم که... یا این‌که بگوییم که نه، حدیث رفع شامل می‌شود رفع، این اثر را شارع برداشته. بحث این‌هم دیروز شد که خب معروف عند المحققین کأن این هست حدیث رفع این‌جا را بر نمی‌دارد. چون نسبت به مکره اثری ندارد که بخواهد حدیث رفع آن را بردارد. صدور این انشاء، این عقد از مکره، این حیث صدوری آن، بلکه این عقد را ممکن است که بگوییم اثر دارد برای مالک. این عقد به عنوان اسم مصدری‌اش، به عنوان این‌که یک چیزی در خارج تحقق پیدا می‌کند اگر اثری بخواهد داشته باشد مال مالک است نه مال این. از حیث مصدری و صدورش از این اثری بر آن بار نیست. پس آن‌که اثر دارد که عنوان اسم مصدری آن باشد، آن اثر مال این

نیست مال آن است. آن که مربوط به این می‌شود که صدور این باشد این به عنوان صدور از این، اثری بر آن بار نیست. نقل و انتقال بر این صدور بار نیست، بر آن عقدی که از این حاصل می‌شود هست. عبارات آقای خوئی که می‌بینید این جور تعبیر فرموده ناظر به این جهت هست. که البته در یک مسئله‌ی دیگری ایشان حالا باید بگوییم که فرموده. «لما عرفت من أن الاكراه على إصدار العقد بمعناه المصدري لا اثر له» به معنای مصدري لا اثر له. این مصدري که تقیید می‌کنند یعنی این.

خب اما آن تأملی که دیروز عرض می‌کردیم آن وجود دارد و آن این است که حدیث رفع لازم نیست که اثرش حتماً مال این شخص باشد و اطلاق دارد که «ما استکرها علیه» من آن را برداشتم، آن اثر یعنی بحیث این که این الفاظ که دارد از او صادر می‌شود یا این فعل اگر به معاطات دارد مثلاً می‌فروشد. این فعلی که با او می‌خواهد انشاء بکند من این را برداشتم. یعنی بر این اثری چون در این مکره است شارع بفرماید به این کارهای اکراهی من اثر نمی‌دهم و این به نفع جامعه است، به نفع امت است. حتی تک‌تک آن‌ها، بما این که این داخل در مجتمع هست زندگی را بر این اساس من... تعاملات بر این اساس به نفع همه است. مثلاً مثل مجازات‌های که بر گناهان هست؛ بر دزدی، حتی به نفع دزد هم هست. چون وقتی که آن دزد را می‌آیند انگشتش را می‌برند یا زندانش می‌کنند یا تعزیرش می‌کنند یا هر کار، امنیتی ایجاد می‌شود که اموال خود این محفوظ می‌ماند، دزدهای جامعه کم می‌شوند. این جا هم وقتی شارع می‌فرماید من چیزی که به زور و به اکراه باشد اثر بر آن بار نمی‌کنم، حالا نه بر این و نه بر غیر این. فلذا اطلاق رفع ما استکرها علیه یا ما اضطرروا الیه را بخواهیم به اطلاق آن تمسک بکنیم واضح نیست برای ما این فرمایشی که آقایان این جاها می‌فرمایند، حالا جازم به این هم نیستیم که حالا... ولی فلذا می‌گوییم فیه اشکال، محل اشکال، برای این است که ...

س: چرا جازم نیستیم؟

ج: برای این فهم غالب فقهاء و علماء که این جور نفهمیدند.

س: حاج آقا آن جا بالفعل است اثرش در رابطه با همه؟

ج: بله. بالفعل است یعنی جامعه ...

س: مثلاً شما می‌گویید اثرش این است که مال این هم دزدی می‌شود. معلوم نیست که اثرش بالفعل؟؟؟ یا امنیت آن حتی؟؟؟

ج: نه ببینید یک سلامت جامعه از این قانون، از این که من برداشتم ...

س: ولی ممکن است که به من نرسد.

ج: جامعه دیگر. از این که من این را برداشتم یک سلامتی در جامعه ایجاد می‌شود که هذا هم ینتفع به.

س: نه این معلوم نیست.

ج: هذا هم ينتفع به دیگر.

س: مثلاً شما می‌گویید آقا مال این محفوظ بماند دیگر، درست است؟ معلوم نیست که این اتفاق برای این بیفتد.
ج: نه شما؟؟؟ حساب می‌کنی، این هم خیالش از این جهت راحت است که یعنی هرج و مرج نیست، هر کسی نمی‌آید مال آدم را بدزدد. این جامعه سلامتی دارد. این به نفع آن هم هست. این جاها درست است که بگوییم ما بر شما منت گذاشتیم آن را برداشتیم.

س: انصافاً حاج آقا آن چیزی که در این حد از رفع باشد، این «رفع عن امتی ما استکرها علیه» که آقایان می‌فرمایند بیش‌تر می‌خواهد؟؟؟ فرهنگ‌سازی در جامعه می‌شود شارع دارد با این کار یک امنیت اجتماعی درست می‌کند آن‌ها با آن وزانی که از رفع عن امتی می‌فهمند که می‌خواهیم بگوییم یک امتنان بالایی است فلذا این امتنان بالا با یک چیز شخصی، به شخص دارد ضرر وارد می‌شود. این اثر شخصی را می‌خواهد بردارد. وزان رُفَع را که آقایان می‌دارند به آن استشهاد می‌کنند با این بخواهیم؟؟؟ یک حالا فرهنگ‌سازی می‌شود؟؟؟ مثل لکم فی القصاص حیاء لأولی الالباب که ما در خود کسانی هم که خانواده‌ی قاتل هستند هم یک نوع حیاتی هست؟؟؟ من می‌خواهم بگویم اگر می‌گوید «رفع عن امتی ما استکرها امتناناً» می‌خواهد یک اثر شدید را بردارد. و آن اثر شدید، اثر شخصی است. نه یک اثری که بعداً تو امنیتی برایت ایجاد می‌شود.
س: از کجای آن درآمد؟

ج: عن امتی یک معنای عرفی است. همان‌طور که خدا منت گذاشته که پیامبر فرستاده، خب خیلی‌ها هم ممکن است ... ولی این‌که راه نشان داده شده این منتی برای همه است، حتی بر عصاة و لو این‌که عصاة در اثر همین‌که این آمده و فرموده الان می‌روند جهنم، اگر نفرموده بود که نمی‌رفتند گناهی نکرده بودند. اما نسبت به همان هم درست است که بفرماید «لقد منّ الله» چرا؟ برای این‌که راه را نشان داده. خدای متعال با این‌که ...

س:؟؟؟ تو شخصاً بخواهی بروی سعادتمند بشوی، «لقد منّ الله إذ بعث» بر شما رسول؟؟؟

ج: و حال آن‌که شما از آن منظر نگاه کنید همین مؤمنینی که در اثر این‌که بفرمایش آن رسول عمل نکردند بناست عقاب بشوند ولی در عین حال همان‌ها منت است.

س: این مبعّد است من جهة، اگر سعادتمند بشوی مبعّد است من جهة،؟؟؟

ج: در این‌که می‌گوید منت گذاشتم همین کفایت می‌کند. منت گذاشتن همین مقدار کفایت می‌کند. این جا هم همین که بگوید بر امت این منت را گذاشتیم که چیزهایی که بر اساس زور می‌خواهد تحمیل بشود ما آثار بر آن بار نمی‌کنیم. این بر همه این را به عنوان منت هم بگوید درست است.

س: وجه احتیاط واجب چی هست آخر؟

ج: وجه آن این است که در اثر این‌که ...

س: ???

ج: نه در اثر این که خب این اعظم علماء ...

س: ??? جهت احترام است.

ج: نه جهت احترام نیست. آن‌ها که محترم هستند مسلّم. ولی این که آن‌ها بنحو انحلال آن جوری فهمیدند عرفاً، احتمال انسان می‌دهد که ولو این که من الان دارم این جوری می‌فهمم.

س: ???

ج: نه احترام اصلاً معنای عرفی آن این باشد یک وقتی. که این‌ها هم بما آنهم عرفیون هستند این‌ها باز دیگر. علاوه بر این که ادقّاء و این‌ها هستند عرف هم هستند، این‌ها این جوری دارند معنا می‌کنند. مثل همان جایی است که می‌گوید اگر خلاف شد، بعضی‌ها اگر خلاف مشهور باشد فتوا نمی‌دهند، خب می‌گوید که دلیل تمام است. ولی مثل شیخنا الاستاد قدس سره این اواخر به من فرمود که من چون خیلی توی فقه مخالفت مشهور کردم در اثر موازین فنی دیگه، و خب حالا یک لیست بلندبالایی فتاوی مخالف مشهور دارم من نمی‌خواهم به نام من چیزی باشد فلذا وصیت کرده که کتب ایشان چاپ نشود. خب این یک چیزی است. یا بعضی از شیخنا الاستاد نقل می‌کردند ظاهراً که مرحوم آسید اسماعیل صدر گمان می‌کنم که خب آقای آسید اسماعیل صدر همان صاحب شبهه‌ی حیدریه‌ی چیز که در ... خب این‌ها از نواغ هستند این‌ها خیلی بالا هستند از نظر فکری و هوش و استعداد و کار و این‌ها. ولی ایشان در فتوایی که می‌داده فتوای معاصرین خودش را هم مراعات می‌کرده که مخالف فتوای آن‌ها نباشد که اگر می‌خواهند کسانی از ایشان تقلید بکنند و در واقع شاید وظیفه‌ی آن‌ها باشد از او تقلید بکنند بخلاف نیفتاده باشند هم خلاف مشهور فتوا نمی‌داده و هم این جهت را هم ملاحظه می‌کردند. بعد شیخنا الاستاد در درس ظاهراً فرمودند که بعد از فوت ایشان بعضی از شاید بزرگان ایشان را در خواب می‌بینند که مقام رفیعی داشت و از ایشان سؤال کردند که بماذا وصلت الی هذه المرتبه؟ گفت بخاطر این که مخالفت مشهور نکردم. یعنی یک فقیه بزرگ آن‌جور جوّال الفکر کذایی، خب حالا بگوید که بله آن آقا خط‌شکن هست و فتواهای ایشان کذا هست، خب این یک پرستیژی برای بعضی‌ها حساب بشود و بخواهند. ولی این که این جهت را مراعات بکند چون فقه در حقیقت غیر از بعضی از علوم دیگر است فقه در حقیقت نقل است یعنی می‌خواهیم بدانیم چه گفتند؟ تجدید در این جا، جدید گفتن در این جا غلط است اصلاً. این جا باید دید همان قدیمی‌ها چیست؟ یعنی آن را که خدا و پیغمبر و این‌ها فرمودند در هزار و فلان سال پیش آن چیست؟ چه فرمودند؟ این را می‌خواهیم کشف بکنیم دیگر. خودمان که چیزی در فقه نمی‌گوییم که. ما می‌خواهیم بدانیم که آن‌ها چه گفتند.

حالا پس این صورت را ظاهراً داشتیم عرض می‌کردیم که اجنبی مکره شده مالک هم راضی نبوده این صورت را داشتیم بحث می‌کردیم یا صورت قبلی آن را بحث می‌کردیم؟ یادم رفت. یک صورت این بود که مالک یا مطلع نیست یا راضی نیست. این را گفتیم که مسلم نمی‌توانیم بگوییم که بیع صحیح است. صورت بعدی این بود که مالک مطلع هست و راضی است. و خوشحال هم هست. حال این‌جا بگوییم درست است یا درست نیست؟ خب از نظر این‌که این‌جا رضایت مالک وجود دارد مشکلی نداریم. باید این را محاسبه بکنیم که این عقد صلاحیت نقل و انتقال را دارد یا ندارد؟ این‌که بخواهد صلاحیت نداشته باشد یا از راه این است که بگوییم مکره مسلوب العبارة و الفعل است که گفتیم درست نیست یا باید بگوییم حدیث رفع شامل آن نمی‌شود که آقایان فرمودند، چون حدیث رفع شامل آن نمی‌شود. پس بنابراین این صلاحیت را دارد، رضایت آن هم که هست بنابراین بیع درست است. «احل الله البيع» «تجارة عن تراض» همه‌ی این‌ها شامل است.

این را مناقشه کردیم به همان بیانی که گفتیم حدیث رفع این‌جا شامل است. حالا ببینیم آیا بعداً که بحث بعدی را انجام می‌دهیم یا بحث فضولی را انجام می‌دهیم آیا یک راه حلی برای این وجود دارد یا نه؟ إجلالاً می‌گوییم حدیث رفع ظاهر این است که شامل می‌شود و بنابراین این‌جا رضایت او کاری نمی‌تواند انجام بدهد. این صورت اول از دو صورت باقیمانده.

صورت دوم از این دو صورت باقیمانده این است که آن ثالث؛ مکره می‌آید وکیل مالک را الزام می‌کند اگرچه می‌کند حالا یا وکیلش در خصوص عقد یا وکیل مفوضش را که همه چیز را به او واگذار کرده. خب در این صورت آیا معامله درست است یا نه؟ این دیگر خیلی شبیه آن‌جاهایی است که خود مالک را کأن می‌روند الزام می‌کنند اگرچه می‌کنند.

س: چرا شبیه است؟

ج: چون این مالک تصرف است به یک معنا دیگر کأن.

س: مالک تصرف باشد، همان حرف‌های قبلی که می‌زدیم.

ج: خیلی خب. نه شبیه آن است، می‌گوید آن صورت قبلی اصلاً اجنبی بود. این اجنبی نیست این کسی که مکره می‌شود اجنبی بالمره نیست بلکه وکیل است حالا یا وکیل در اجرای صیغه است یا وکیل مفوض است.

س: عیب ندارد این‌جا بالوکالة می‌خواهد تصحیح بشود توی قبلی بالاجازة تصحیح می‌شود. اجازه‌ی بعدش و رضای بعدش؟؟؟

ج: نه صرف‌نظر از اجازه‌ی بعد، حالا این‌جا نمی‌خواهیم اجازه‌ی بعد را بگوییم. گفت که از نظر اجازه‌ی بعد که گفتیم بحث آن بعداً می‌آید. این‌جا حالا می‌خواهیم بگوییم به همین نفس این ... دیگر اجازه هم نمی‌خواهد آیا این معامله درست است یا باطل است؟

این‌جا هم معمول فقهاء بحیث فرمودند که درست است الا الشَّهید الثانی علی ما نُسب الیه که در مسالک فرموده نه، عقد باطل است، حتی در وکیل مفوض. البته ظاهراً ایشان در طلاق این را فرموده باشد. چون جلد نهم که آدرس دادند جلد نهم مسالک، آن بحث‌های طلاق و نکاح و این‌ها هست آن جلد‌ها. حالا مگر به مناسبت، چون من توفیق پیدا نکردم حالا به خود مسالک نگاه کنم. ولی خود مرحوم آقای خوئی به ایشان نسبت داده که ایشان فرموده که باطل است. «و اما إن کان المکره وکیلاً مفوضاً من قِبَل المالك» که حالا ایشان فقط مفوضاً را مطرح کردند گفته وکیل باشد حالا یا وکیل در اجرای عقد است یا مفوض باشد. «فقد استشکل فیهِ صاحب المسالک و ذهب فیهِ الی فساد العقد»

س: در فرضی که مالک راضی است.

ج: حالا این‌ها هم دیگر حالا... نه فرض این است که وکیل او هست دیگر. راضی هست چیه؟

س: نه مالک چی؟ مالک هم راضی است؟

ج: بله دیگر می‌گویم

س: نه یکی اصلاً وکیل مفوض است، از قبل هم وکیل مفوض تام بوده ولی من به این اجرای صیغه راضی نیستم این را هم همه اجماعاً می‌گویند صحیح است؟

ج: حالا این یک فرعی است که خودش باید مطرح بشود.

بینید یک وقت وکیل است وکیل مفوض است یا وکیل در عقد است. ولی مالک مطلع می‌شود که آمدم به زور دارم می‌گویم این هم می‌گوید حالا که به زور می‌گویم من نمی‌خواهم. راضی نیستم و با این‌که می‌گوید ...

س: ???

ج: حالا این‌ها فروع دارد خودش.

حالا این‌که راضی نیست و می‌گوید راضی نیستم و نباید این کار انجام بشود، این واصل می‌شود به این وکیل، تارةً نه واصل نمی‌شود. اگر نه واصل نشود ولو او عزل هم بکند این وکیل است. در باب وکالت حکم شرعی این است دیگر. که وکیل مادامی که عزل موکّل به او واصل نشود حکم وکالت را دارد نافذ است تصرفات او.

س: ???

ج: نه

س: ???

ج: بله. یعنی تا آن‌جایی که فقهاء الان معاصرین و غیر معاصرین معروف است در فقه این است دیگر.

همین‌جا آقای خوئی هم تصریح کردند به این مسئله. «و اتقی أن الوکیل المفوض یكون لطیب نفسه و رضاه موضوعیة فی صحّة العقد و لذا یصحّ منه العقد ولو کان معزولاً ما لم یصل الیه عزله»

خب این‌ها صور است. حالا ما این‌جا را فعلاً... بحث ما در جایی است که او عزل نکرده. ولی ناخوشایند هم هست البته، ولی عزل نکرده آن وکیل را.

حالا تاره، این هم خودش یک صوری دارد. تاره اصلاً مطلع نیست که کسی آمده وکیلی مفوضش را یا وکیل در عقدش را دارد اکراه می‌کند. خبر ندارد اصلاً.
س: تا راضی نباشد.

ج: تا راضی نباشد.

یا نه، خبر هم دارد و راضی هم هست ولی می‌گوید ما که حالا تفویض کردیم به این، یا وکیل قرار دادیم او را، حالا آن هم اجبارش می‌کنیم تازه یک تضمینی هم برای این است که چیزی که وکالت به آن دادیم را انجام بدهیم.

خب در این صورت آیا این معامله صحیح است یا نه؟ قد یقال که صحیح نیست چرا؟ به وجهی که حالا محقق خوئی عن قبل الشهید ذکر می‌کنند و آن این است که «من صدر منه العقد» که این وکیل باشد راضی نیست. مکره است. «و من یكون راضياً لم یصدر منه العقد» پس باید بگوییم که باطل است.

از این فرمایش جواب می‌دهند، پاسخ می‌دهند به این‌که این درست است راضی نیست؛ این وکیل مفوض یا وکیل در عقد راضی نیست ولی اثری برای این ندارد. همان بیانی که بود به اسم مصدری که مال این نیست، به مصدری هم اثر نقل و انتقالی بر آن مترتب نیست. خب این راضی نباشد. ولی فرض این است که از او یک عقدی صادر شده اراده هم دارد. وکیل هم که هست آن هم که راضی است و عزل هم که نکرده. پس بنابراین مشمول ادله‌ی صحت می‌شود دیگر. «تجارة عن تراض» و «احل الله البيع» و همه را شاملش می‌شود. این فرمایش آقایان.

این‌جا باز همان عرایضی که در آن صور قبل بود این‌جا هم باز می‌آید. که بله ما در این‌که شارع اثر را بر این بار بکند تأمل داریم نه از باب این‌که این مسلوب العبارة و کذا باشد. از باب احتمال قوی شمول حدیث رفع. فلذاست که همان اشکالی که حالا شهید ثانی نسبت می‌دهند به ایشان که فرموده این عقد فاسد است، ما نمی‌گوییم فاسد است حالا، می‌گوییم فیه اشکال، بنابراین مراعات احتیاط باید در این موارد بشود.

یک نکته‌ای را در این‌جا باید به آن توجه بکنیم که این را نکله الی بحث بعد. ان شاء الله در بحث بعد که بحث بعد این است که اگر مکره بعداً راضی شد خود مالک بعداً راضی شد آن‌جا درست است یا درست نیست؟ امام رحمه الله در آن‌جا صور ثلاثه‌ای را تصویر می‌کنند و از این بحث می‌کنند که آیا اصلاً بیع صادق است در این موارد؟ تجارت صادق است در این موارد؟ بعض صور آن را اشکال می‌کنند در صدق بیع و صدق تجارت و بعض صور آن را قبول می‌کنند. اگر در آن‌جا ما تفصیل قائل شدیم آن حرف‌ها این‌جاها هم می‌آید. و فلذاست

که نمی‌دانم یک دقتی باید بشود با آن‌که آن‌جا ایشان این تفصیل را دارند دغدغه دارند در صدق بیع، در صدق عقد، در صدق ... این‌جا دیگر به این نکته توجه نمی‌فرمایند و حال این‌که اگر آن‌جا درست باشد این‌جا هم باید با تفصیل بگوییم.

آن‌جایی که ایشان قبول نمی‌فرمایند این است که اگر مکره می‌داند یعنی عقیده‌اش این است اجتهاداً او تقلیداً که بیع مکره باطل است. اگر می‌داند بیع مکره باطل است پس داعی برای او پیدا نمی‌شود که بالواقع انشاء عقد بکند. وقتی انشاء عقد نکرد پس بیع محقق نمی‌شود اصلاً. صدق بیع دیگر نمی‌کند. یک صورتی هست.

س: پس چکار می‌کند؟

ج: دارد صورت‌سازی می‌کند ولی انشاء بیع نمی‌کند چون می‌داند که این باطل است. چیزی که می‌دانم تحقق پیدا نمی‌کند چه‌جور دارم او را می‌سازم؟

س: یک عبارت تو خالی است.

ج: یک عبارت تو خالی دارد می‌گوید. برای این‌که اگر؟؟؟ ولی ...

س:؟؟؟

ج: نه این هم یک صورت است.

س:؟؟؟

ج: بله.

یک وقت هست که ... همان صور ثلاثه‌ای که درست کردند همین است. یک وقت می‌داند باطل است ولی می‌گوید ما حالا می‌خواهیم شاید بعداً اجازه بدهیم. یا نه می‌گوید بعداً اجازه می‌دهیم. یا اگر وکیل است می‌گوید حالا ما انشاء می‌کنیم بعد می‌رویم با مالکش صحبت می‌کنیم می‌گوییم اجازه کن. این‌جاها انقذاح داعی می‌شود. برای این‌که ...

اما در جایی که می‌داند باطل است و جازم به این است که اجازه نخواهم داد و یا جازم است اگر وکیل است به این‌که مالک هرگز... او را می‌شناسد، زیر بار این حرف‌ها نمی‌رود.

س:؟؟؟

ج: صحت تأهلیه از بین می‌رود، چرا؟ برای این‌که صحت تأهلیه برای آن هست که یصدق علیه العقد، یصدق علیه البیع، منتها نافذ نیست. چی صحت تأهلیه دارد؟ محقق نشده که. این مثل این است که طوطی بگوید صحت تأهلیه ندارد. حالا یک کسی بیاید بگوید طوطی گفت بعث هذا الكتاب، بعد مالک بیاید بگوید أجزت. فایده‌ای ندارد.

س: علم من به این‌که واقع نمی‌شود غیر از این هست که واقع هم نمی‌شود.

ج: نه علم من به این‌که

س: ???

ج: نه. ببینید تحقق بیع به این است که شما انشاء بکنید سبب می‌خواهد.

س: انقذاح داعی نمی‌شود؟

ج: بله.

قصد می‌خواهد که با این ... آن اگر قصد نکنید این با این آن محقق بشود محقق نمی‌شود آن. چون امر انشائی است.

س: ???

ج: تنافی دارد چون بابا صحت تأهلیّه مال بیع است، حرف این‌جا این است که بیعی اصلاً بحسب لغت، بحسب عرف نیست.

س: ???

ج: بعد هم که انقلاب پیدا نمی‌شود که بیع نبود بیع بشود. حالا دیگر دعوای و حرف‌های آن را ان شاء الله در مسئله‌ی است. می‌خواهیم بگوییم که کسی که اگر آن‌جا این تفصیلات داده می‌شود در این‌جا هم باید بگوییم چی؟ خب باید بگوییم اگر این وکیل مفوضه است یا این وکیل یا همین کسی که نمی‌دانم حتی آن‌جایی که مالک اکراه می‌کند کسی را و می‌گوید که بفروش، و این فتواً یا تقلیداً یا اجتهاداً، مقلد می‌داند که این باطل است خب اگر آن‌جا اشکال می‌کردند خب باید بگویید که نه قابل تصحیح نیست این دیگر. تفصیل در آن‌جا یقتضی التفصیل هنا. و حال این که ما این تفصیل را این‌جا هم از آن بزرگوار و دیگران ندیدیم. خب این یک نکته‌ای است که شما باید به آن توجه داشته باشید تا آن‌جا علی‌ذکرنا باشد که آن‌جا ببینیم حق حالا چه می‌شود.

این مسائل تمام شد بحمدالله. مسائل اکراه، عمده‌ی مسائل اکراه تمام شد بقیه مسئله واحدّه که قبلاً مطرح کردند ما آن را مطرح نکردیم گذاشتیم برای الان. و آن این است که اگر بیعی و عقدی مکرهاً واقع شد این به اجازه‌ی بعد قابل تصحیح هست مثل عقد فضولی؟ بنابر قول به این‌که آن‌جا... یا این‌که نه؟ ولو ما در فضولی بگوییم که قابل تصحیح است و صحت تأهلیّه دارد این‌جا نمی‌شود گفت؟ این مسئله را می‌خواستیم اصلاً کلاً این مسئله را بگذاریم برای بحث فضولی. اما در عین حال چون یک افتراقی با بحث فضولی دارد و حالا این‌جا هم خود امام مفصلاً مطرح کردن توی بیع‌شان و هم بزرگان دیگری هم این‌جا مطرح کردند فلذا جریاً علی‌جری آن‌ها، ما هم این‌جا مطرح می‌کنیم و ان شاء الله بعد وارد مسئله‌ی فضولی می‌شویم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.

درس خارج فقه استاد شب زنده‌دار دام‌ظله
موضوع: بیع
تاریخ ۱۳۹۹/۱۱/۱۴

پایان.